

تجربه‌ی ناموفق نوسازی در جهان عرب

○ محمدرضا کلاهی

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم اجتماعی - دانشگاه تهران

چرا فرآیند نوسازی در جهان عرب موفقیت‌آمیز نبوده است؟ و چرا تئوری‌های نوسازی موفق به ارائه‌ی تبیینی منسجم از وضعیت خاورمیانه و جهان عرب نمی‌شوند؟ این دو پرسش اساسی است که صافی در صدد یافتن پاسخی برای آنهاست. «چالش مدرنیته» از دو بخش اصلی تشکیل شده است. در بخش اول که شامل مباحث نظری است، سعی می‌شود تا بنیانی تئوریک برای فرآیند نوسازی جست‌وجو شود. بدین منظور، در فصل اول به مرور مفاهیم مرتبط با ایده‌ی نوسازی و بررسی این مفهوم در رهیافت کارکردگرا پرداخته شده است. در فصل دوم، آراء مارکسیستی به عنوان مهم‌ترین نظریات معتقد به تقدم عوامل اقتصادی در تحولات اجتماعی و در فصل سوم، نظریه وبر که برخلاف مارکسیستها معتقد به تعیین‌کنندگی عقل و آگاهی در دگرگونی‌های اجتماعی است، مورد طرح و بررسی قرار می‌گیرد. در فصل چهارم، نویسندگان بحران موجود در مدرنیته‌ی غربی و پیامدهای آن برای جوامع غیرغربی را مطرح می‌کنند و نهایتاً در آخرین فصل از بخش اول، الگوی نظری نویسنده برای فرآیند نوسازی ترسیم می‌گردد و این الگو در بخش دوم کتاب برای مطالعه‌ی جوامع خاورمیانه به کار گرفته می‌شود.

ادعای نهایی مؤلف کتاب آن است که فرآیند نوسازی، فرآیندی است وابسته به شرایط و نه مستقل از آن. پس، این فرآیند در هر جامعه‌ای باید باتوجه به مقتضیات آن جامعه، مسیر خاص خود را طی کند. اگر نوسازی در جهان عرب موفقیت‌آمیز نبوده است، هم بدان دلیل بوده که براساس اقتضائات فرهنگی و بومی آنجا، پیش نرفته و آنچه بدین نام در دنیای عرب پدید آمده، بیشتر فرآیند غربی‌سازی بوده است تا نوسازی. بنابراین، نوسازی نتیجه بخشی جهان عرب، مستلزم ظهور گفتمانی بومی از درون همان جامعه‌ی فرهنگی می‌باشد.

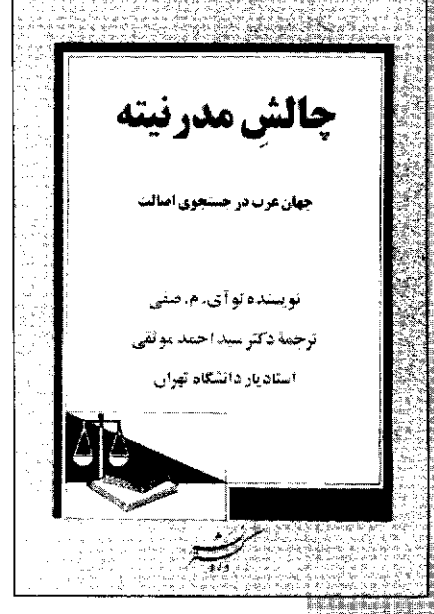
از دیگر سو، نوسازی تبعاتی ناخواسته نیز دارد که آن هم وابسته به شرایط خاص هر جامعه است. پس، عواقبی که این فرآیند در غرب داشت، الزاماً در همه جا واقع نخواهد شد و حرکت جهان عرب به سمت مدرنیته، مستلزم پذیرش این‌گونه عواقب ناخواسته نخواهد بود.

* * *

توجه صافی به وضعیت جهان عرب و روند دگرگونی آن، ناشی از دغدغه‌هایی است که توجه به آنها، به درک بهتر مطلب کمک خواهد نمود.

به منظور شناخت بهتر نظریه‌ای که صافی ارائه کرده است از روش اسپریگنر در کتاب «فهم نظریه‌های سیاسی» استفاده می‌کنیم:

«هدف اصلی نظریه پردازان، ارائه راه حلی برای «مشکلات» است... نظریه‌پرداز [سیاسی] از بحران‌های سیاسی که جامعه با آن درگیر است آغاز می‌کند. او می‌کوشد که ابعاد و سرشت بحران‌های اجتماعی را دریابد... بعد از اینکه مشکل به خوبی شناسایی شد، نظریه‌پرداز نمی‌تواند آرام بگیرد بلکه باید ریشه‌ی مشکل را پیدا کند. باید به مطالعه‌ی دقیق در علل نامنظمی و کارکرد نادرست اوضاع سیاسی که مشاهده کرده است بپردازد... در قدم بعدی، طبیعتاً نظریه پرداز جامعه‌ای را تصویر می‌کند که در آن مشکل یا معضل سیاسی به



- چالش مدرنیته، جهان عرب در جستجوی اصالت
- نوآوری، م. صافی
- سید احمد موثقی
- دادگستر
- ۱۳۸۰، ۲۱۶ صفحه

عدم توفیق نوسازی در جهان عرب بدان دلیل بوده که براساس اقتضانات فرهنگی و بومی آنجا پیش نرفته و آنچه بدین نام پدید آمده؛ بیشتر فرآیند غربی سازی بوده است تا نوسازی

صرف نظر از شکل و قالبی که «از شکل افتادگی اجتماعی»
ممکن است خود را نشان دهد، علل ریشه‌ای این از شکل افتادگی را
باید در ساختار آگاهی جستجو نمود

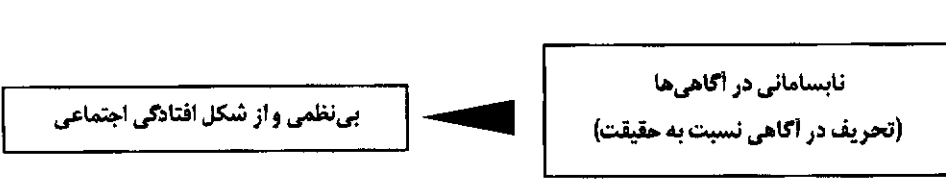
شیوهی مؤثرتری مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و با آن برخورد شده است. او در این مرحله، معمولاً تخیلات خود را به خدمت می‌گیرد و می‌کوشد تصویر یک نظم سیاسی را که در زمان او وجود ندارد ترسیم کند... بالاخره نوبت به آن جزء از نظریه سیاسی می‌رسد که گاهی به عنوان خصیصه بارز نظریه‌های سیاسی تلقی می‌شود. منظور، آخرین جزء، یعنی مرحلهٔ ارائه راه حل است... بنابراین حتی اگر در مرحله‌ی ارائه‌ی نظریه سیاسی این نظم رعایت نشود، در روند جستار، ترتیب این مراحل همیشه به ترتیب زیر است:

۱. مشاهده‌ی بی‌نظمی؛ ۲. تشخیص علل آن؛ و ۳. ارائه‌ی راه حل. (اسپریگنز، ص ۳۸-۴۱)
این نوشتار با در نظر گرفتن روش اسپریگنز، نگاهی دارد به بخش اول کتاب و مشتمل است بر دو قسمت: بازسازی «منطق درونی» نویسنده از خلال مباحث کتاب و بررسی نحوه‌ی کاربرد آن برای جامعه‌ی غربی؛ و نقد و تحلیل.

الف) بازسازی منطق درونی مؤلف

۱. مشاهده‌ی بی‌نظمی: موضوع مورد توجه در کتاب چالش مدرنیته، «جامعه‌ی عرب»، و همه‌ی تلاش نویسنده، معطوف به کشف دلایل «بی‌نظمی» در این جامعه و ارائه‌ی راه حلی برای نابسامانی‌های آن است. به عقیده‌ی صفی، نابسامانی «هنجار شکن» در خاورمیانه، «پیشفرض‌های اساسی الگوی نظری ترسیمی توسط تئوریسین‌های نوسازی را مخدوش کرد» (ص ۱۲) «خاورمیانه در حال تجربه‌ی تغییری خشن است و... [این] تغییر شدیدی که خاورمیانه دستخوش آن است سبب افزایش هرج و مرج و بی‌نظمی و نابسامانی شده است» (ص ۱۳) در توضیح بیشتر این بی‌نظمی آمده است: «شتاب ایجاد شده در دهه‌های پنجاه و شصت [در رشد تئوری نوسازی و مطالعه‌ی نوسازی غیرعربی]، زمانی که بسیاری از تحلیل‌ها و فرضیات درباره‌ی توسعه‌ی خاورمیانه‌ای به واسطه‌ی آنچه امروزه به عنوان خیزش اسلامی مشهور است در هم شکست دچار وقفه‌ی ناگهانی شد. بازخیزی اسلام در خاورمیانه از منظر تئوری نوسازی کاملاً گیج‌کننده بود؛ چون از اوایل نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۵۰، تقریباً همه‌ی دانش‌پژوهان سیاست خاورمیانه اعلام کرده بودند که قالب‌های اسلامی وجود ندارد.» (ص ۱۲)

۲. تشخیص علل بی‌نظمی: به عقیده‌ی صفی، هر نابسامانی و بی‌نظمی در جامعه، منشأی در هنجارها و باورهای ذهنی دارد: «صرف‌نظر از شکل و قالبی که از شکل افتادگی اجتماعی ممکن است خود را نشان دهد، علل ریشه‌ای این از شکل افتادگی را باید در ساختار آگاهی جست‌وجو نمود. به طور مشخص تر باید آن را در شیوه و روشی که آگاهی اجتماعی دنیا را درک می‌کند جست‌وجو کرد. بنابراین از شکل افتادگی اجتماعی حاکی از یک تحریف در دیدگاه عمومی نسبت به «حقیقت» می‌باشد. (ص ۱۱۳)

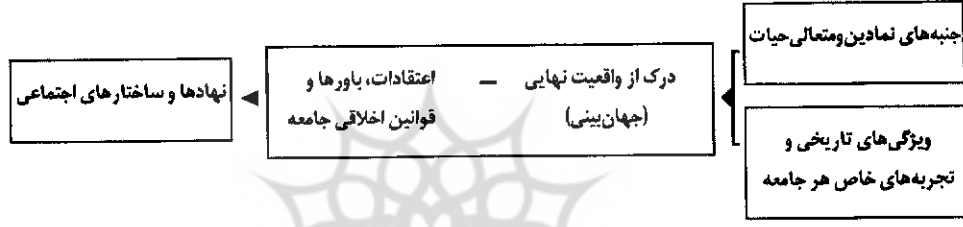


نمودار ۱ - الگوی علت بی‌نظمی اجتماعی

۳. الگوی نظری: در این بخش، تبیینی دقیق تر و با جزئیات بیشتر از چگونگی شکل‌گیری ساختار اجتماعی ارائه می‌شود تا براساس آن بهتر بتوان به راه حل مسأله نزدیک شد. طبق الگوی نظری صفی، کلیه‌ی نهادها و ساختارهای اجتماعی بر بنیان آگاهی‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی بنا شده، و ساختارهای اجتماعی، نمود عینی آگاهی‌ها و باورهای ذهنی‌اند. «چارچوب کلی که کنش فردی و جمعی را هدایت می‌کند، توسط ارزش‌ها و عقاید مشترک مردم تعیین می‌شود... ساختارهای اجتماعی (روابط تولیدی مارکس) طرز تلقی عمومی یک ملت، باورها و دیدگاه‌های آنان درباره‌ی جهان، و تعهدات ارزشی‌شان را منعکس می‌کند.» (ص ۱۱۲)

اما آن باورها و اعتقادات، خود چه منشأیی دارند و چگونه شکل می‌گیرند؛ به نظر صفی، اعتقادات و باورها و «قوانین اخلاقی جامعه، ریشه در جنبه‌های نمادین و متعالی حیات دارند.» (ص ۱۰۳) این باورها در واقع درک و فهم مردم از «واقعیت نهایی» هستند و «نظم اجتماعی، مطابق با نوعی نظم برین یا استعلایی جای گرفته در درک و شناخت مردم از واقعیت نهایی شکل می‌گیرد.» (ص ۱۱۲). خلاصه آن که جنبه‌های نمادین و متعالی حیات، سازنده‌ی جهان‌بینی‌ها، آگاهی‌ها، اعتقادات و ارزش‌های اخلاقی، و اینها نیز سازنده‌ی ساختارها و نهادهای اجتماعی هستند.

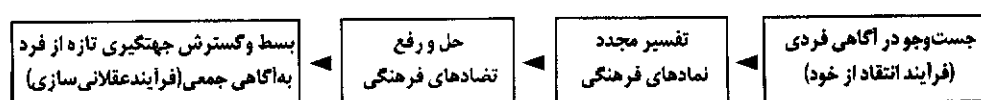
پرسشی که باقی می‌ماند آن است که در این زنجیره آنچه موجب تفاوت میان جوامع مختلف در شکل‌دهی به ساختارهای اجتماعی‌شان می‌شود، چیست؟ اگر «جنبه‌های نمادین و متعالی حیات» که «عام و جهانشمولند»، در نهایت (از طریق اعتقادات و هنجارها) سازنده‌ی ساختارهای اجتماعی هستند، پس منشأ اختلاف میان جوامع کجاست؟ صفی، ویژگی‌های تاریخی و تجربه‌های خاص هر جامعه را منشأ گوناگونی جوامع می‌داند: «ایده‌ها و افکار به طور تاریخی از طریق یک آگاهی از نظر اجتماعی مقید و محدود، بیان و ابراز می‌شوند؛ و این که بنابراین، معنی ابراز شده هرگز مطلق نیست و وابسته به زمینه‌ی تاریخی و اجتماعی خاصی می‌باشد.» (ص ۱۰۳)



نمودار ۲- الگوی شکل‌گیری ساختار اجتماعی (الگوی نظری مؤلف)

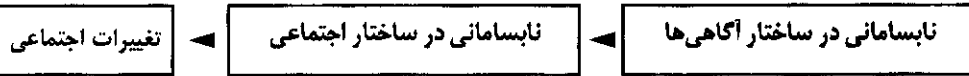
۴- راه حل

از آن جا که منشأ نابسامانی‌های اجتماعی در آگاهی‌ها و باورهاست، بنابراین برای رفع آن نیز باید از سطح آگاهی آغاز کرد: «جست‌وجو برای نظام‌مندی را نمی‌توان در سطح ساختارهای اجتماعی و نهادهای اجتماعی آغاز نمود زیرا... ساختارهای اجتماعی از طریق اعمال و کنش‌های افراد تأسیس و برقرار می‌شوند و بنابراین جهت‌گیری این اعمال و کنش‌ها را منعکس می‌کنند. این جست‌وجو باید در سطح آگاهی فردی... آغاز گردد.» (ص ۱۱۶). جست‌وجوی مذکور، تا رسیدن به مرحله‌ی رفع نابسامانی‌ها، مراحل زیر را می‌پیماید: «جست‌وجو باید ابتدا در سطح آگاهی فردی از طریق فرآیندهای انتقاد از خود و عقلانی‌سازی آغاز گردد. هدف از انتقاد از خود، تفسیر مجدد نمادهای فرهنگی و بهره‌گیری از این تفسیر مجدد برای کشف و سپس حل و رفع تضادهای فرهنگی است. عقلانی‌سازی می‌کوشد سازگاری و انطباق مجدد و جهت‌گیری تازه به دست آمده را از فرد به آگاهی اجتماعی بسط و گسترش دهد. گفتمان، وسیله‌ای است که از طریق آن، این بسط و گسترش ممکن می‌گردد.» (ص ۱۱۶)



نمودار ۳- الگوی مراحل رفع نابسامانی‌های اجتماعی

بنا بر آنچه که گفته شد، آنچه برانگیزاننده‌ی تغییرات اجتماعی، و به طور خاص، فرآیند نوسازی است، نابسامانی در ساختارها و نهادهای اجتماعی می‌باشد که خود ناشی از نابسامانی عمیق‌تری در سطح آگاهی‌هاست:



نمودار ۴. الگوی عامل برانگیزاننده‌ی تغییرات اجتماعی

سدر غرب: صفی، الگوی تئوریک خود را برای تبیین چگونگی تغییرات اجتماعی در غرب، چنین به کار می‌برد: «نابسامانی اجتماعی که سبب ظهور مدرنیته‌ی غربی شد، نتیجه‌ی از شکل افتادگی ساختارهای اجتماعی بود... علل ریشه‌ای این از شکل افتادگی را باید در ساختار آگاهی جست‌وجو نمود.» (ص ۱۱۲)

اما پرسش مهم نویسنده آن است که «آیا این امر که فرهنگ‌های غیرغربی باید از همان مسیری که عقلانی‌سازی غربی پیمود، پیروی و تقلید کنند، اجتناب‌ناپذیر است؟» (ص ۷۸) و خود پاسخ می‌دهد که «تنها در صورتی می‌توان عمومیت تجربه‌ی مدرن غربی را پذیرفت که نشان داده شود که گرایش‌های اساسی مدرنیته‌ی غربی تحت نفوذ و متأثر از ویژگی‌های تاریخی جامعه‌ی غربی نبوده‌اند، بلکه نتیجه و برآیند نیروها و روندهای موجود در همه‌ی جوامع بشری هستند. اما همانطور که من قصد دارم نشان دهم، اگر بتوان نشان داد که برخی از گرایش‌های اساسی مدرنیته‌ی غربی، نتیجه‌ی شرایط خاص و ویژه‌ی تجربه‌ی غربی هستند، و از وقایع و حوادث تاریخی که ممکن است نتوان آنها را قریب‌الوقوع یا اجتناب‌ناپذیر توصیف کرد. سرچشمه می‌گیرند، در پی آن ادعای عمومیت و جهان‌روایی را می‌بایست بی‌دلیل و بی‌پایه دانست.» (ص ۷۸) به عبارت دیگر بر اساس همان مدل تئوریک، تجربه‌ی تاریخی خاص جامعه‌ی غربی باعث بروز از شکل افتادگی خاصی در آگاهی‌ها، و آن نیز موجب ایجاد نابسامانی خاصی در ساختارهای اجتماعی شده و بنابراین راه حل رفع این نابسامانی (که منجر به مدرنیته‌ی غربی شده) نیز خاص غرب است.

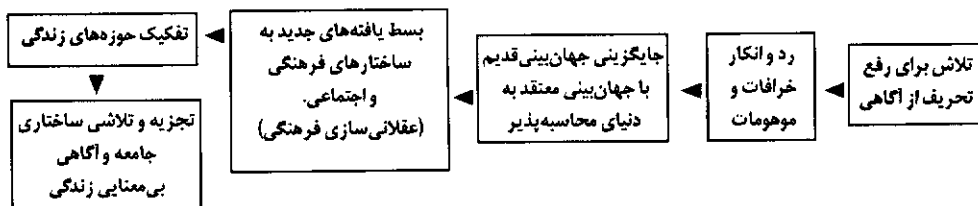
تحریف رخ داده در آگاهی جامعه‌ی غرب، عبارت بود از «معرفت‌شناسی ناقص و معیوبی که به اشتباه ادعا می‌کند که به کمال مطلوب‌هایی که جامعه آرزوی تحقق آنها را دارد، می‌توان یک بار و برای همیشه در گفت‌مان‌ها و نهادهای جامعه‌ی تاریخی معینی دست یافت؛ و این که این گفت‌مان‌ها و نهادهای علیرغم طبیعت زودگذر حاملان و رسانندگان آنان، به یک جهانشمولی مطلق رسیده‌اند.» (ص ۱۱۳) نابسامانی اجتماعی نتیجه‌ی این تحریف در آگاهی نیز صور گوناگونی به خود گرفت: «استمرار یک گروه اجتماعی توسط گروه دیگر، بد اختصاص دادن و سوءاستفاده از منابع اجتماعی توسط یک مرکز (یا مراکز) قدرت، عدم توفیق در استفاده از منابع اجتماعی به نحوی کارا برای پرداختن به مسایل و مشکلات مبتلا به جامعه، فقدان همکاری و هماهنگی در میان افراد و گروه‌های گوناگونی که جامعه را تشکیل می‌دهند...» (ص ۱۱۲ و ۱۱۳)

اما این نابسامانی، چگونه به مدرنیته انجامید؟ اگر پاسخ نویسنده به این پرسش را در مدلی که برای راه حل ارائه داده است جای دهیم، چنین خواهد شد:

تلاش برای رفع تحریف از آگاهی منجر به «خردپذیرسازی جهانی‌ها» و «سیستمی و اسلوب‌بندی کردن عقاید و باورهای مذهبی و رد و انکار خرافات و موهومات» شد. «سیستمی و اسلوب‌بندی کردن، از طریق یک برنامه‌ی انتقاد از خود با هدف غلبه یافتن بر تناقضات و جهتگیری مجدد دادن به کنش به سوی فعالیت‌های دنیوی صورت گرفت» (ص ۷۱) «زمانی که [جهان‌بینی قدیم، یعنی] برداشت از دنیای کهن نامعلوم پررمز و راز توسط جهان‌بینی جدیدی که به موجب آن، دنیا به عنوان مکانی عقلایی و محاسبه‌پذیر دیده می‌شود، جایگزین شده، آنگاه زمینه برای رسیدن به آخرین مرحله‌ی نمودار، یعنی بسط جهت‌گیری جدید به ساختارهای اجتماعی و به عبارت دیگر «عقلانی‌سازی فرهنگی و ساختاری» فراهم می‌گردد.

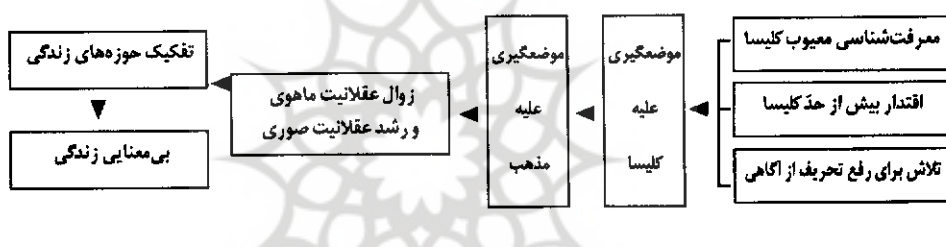
«به نظر وبر عقلانی‌سازی فرهنگی زمانی به راه می‌افتد که جهان‌بینی‌های فرهنگی که زمانی در مذهب یکپارچه می‌شدند، به حوزه‌های مستقل و منفک متمایز می‌شوند که جدا از یکدیگر هستند و به نحوی سیستماتیک، مطابق با منطقی‌ها و غایات درونی خودشان گسترش می‌یابند» (ص ۷۱). اما «تفکیک جامعه و فرهنگ به حوزه‌های مستقل، تدریجاً شکل تجزیه و تلاشی ساختاری آگاهی و جامعه را به خود می‌گیرد.» (ص ۷۳) زیرا «در حین این که حوزه‌های گوناگون زندگی، تحت نفوذ ارزش‌ها و منطقی‌های خود‌گزیده خودشان رشد می‌کنند، ارزش‌های آنان به طور فزاینده‌ای ناسازگار با یکدیگر می‌شوند. نهایتاً هر حوزه خاص از زندگی، هنگامی که از منظر دیگران نگریده شود، غیرعقلایی به نظر می‌رسد، و لذا زندگی معنایش را از دست می‌دهد.» (ص ۷۴) این، همان عوارض ناخواسته‌ی مدرنیته است که در غرب به این ترتیب بروز می‌یابد و ناشی از آن ویژگی‌های تاریخی و اجتماعی مختص غرب است که ذکر آن رفت.

اما چرا فرآیند نوسازی در غرب به بی‌معنایی زندگی انجامید؟ نویسنده برای پاسخ به این پرسش، مفاهیم «عقلانیت صوری» و «عقلانیت ماهوی» را معرفی می‌کند. تلاش برای رفع تحریف از آگاهی در غرب، منجر به زوال عقلانیت ماهوی و رشد عقلانیت صوری گردید و فرآیند نوسازی در غرب، تحت کنترل عقلانیت صوری پیش رفت.



نمودار ۵ - الگوی مراحل تغییرات اجتماعی در غرب

این «خردگرایی صوری تمدن مدرن، علت مستقیم تجزیه و تلاشی آگاهی و جامعه است.» (ص ۷۴) چه عاملی باعث زوال عقلانیت ماهوی شد؟ پاسخ در الگوی نظری موجود است: تجربه‌ی تاریخی خاص غرب و وضعیت ویژه‌ی جامعه‌ی غربی. «سوژه‌محورسازی عقل [یا همان رشد عقلانیت صوری] نتیجه‌ی یک استراتژی با هدف تضعیف اقتدار کلیسا بود. [در حالی که] کسانی که این استراتژی را به کار گرفتند، هیچ‌گونه تمایلی برای رد و انکار عقاید و ارزش‌های پایه‌ای مندرج در کتاب مقدس نداشتند» (ص ۱۰۰)



نمودار ۶ - الگوی مراحل رشد عقلانیت صوری در غرب

ب) تحلیل و بررسی

۱- رابطه‌ی ساختار اجتماعی و آگاهی

«جامعه فرآورده‌ای است انسانی. جامعه، واقعیتی است عینی. انسان فرآورده‌ای است اجتماعی. همچنین بدیهی است که هر تحلیلی درباره‌ی دنیای موجود که این سه عامل مهم را نادیده بگیرد، تحریف‌آمیز خواهد بود.» (برگرو لوکمان، ص ۹۱) «از آنجا که جامعه، هم به عنوان واقعیتی عینی و هم به صورت واقعیت ذهنی وجود دارد، هرگونه درک نظری کافی درباره‌ی آن باید هر دو جنبه را شامل باشد... ماهیت این جنبه‌ها در صورتی به درستی درک خواهد شد که جامعه برحسب فرآیند دیالکتیکی پیش‌رونده‌ای متشکل از سه عامل اساسی بیرونی‌سازی، عینی‌سازی و درونی‌سازی فهمیده شود.» (همان ص ۱۷۷)

صفتی، ساختارهای اجتماعی را محصول آگاهی‌ها، باورها و هنجارها می‌داند و رابطه‌ی معکوس را کاملاً رد می‌کند، اما ادله یا مثال‌ها و مصادیق کافی برای این ادعا در کتاب وجود ندارد. قابل توجه آن که خود نویسنده به دوطرفگی رابطه‌ی ساختار اجتماعی - آگاهی اذعان دارد: «نیروهای اقتصادی و فرهنگی به هیچ وجه مستقل از یکدیگر نیستند. آنها در کلیتی جامع و شامل که ما آن را جامعه می‌نامیم، هم مرتبط با هم و هم متصل به هم هستند... با این حال آنچه روشن نیست، این است که آیا تغییرات تاریخی تحت هدایت قوانینی متبلور در ساختار اقتصادی جامعه صورت می‌گیرد و لذا به طور مستقل از آگاهی بشری و رویکرد آگاهانه انجام می‌شود، یا این که تغییرات از طریق ژرف‌اندیشی و طرح آگاهانه‌ی عاملان اخلاقی مشتاق و خودسر به وجود می‌آیند؟» (ص ۱۰۴) اما وی، خود از این تذکر در تدوین طرح نظریش، کمترین بهره را گرفته است و اشاراتی اینچنین، به اصلاح یا تکمیل بحث کمک نماید، یا آن متناقض است.

تناقض دیگر، اعتقاد به تأثیر تجربه‌ی تاریخی و وضعیت ویژه‌ی هر جامعه در شکل‌دهی به هنجارها و ارزش‌های آن جامعه به عنوان منشأ اختلافات در جوامع در بخش اول الگوی نظری نویسنده است:

«آیده‌ها و افکار، به طور تاریخی از طریق یک آگاهی از نظر اجتماعی مقید و محدود بیان و ابراز می‌شوند و این که بنابراین،

تحریف رخ داده در جامعه‌ی غرب این بود که ادعا می‌کرد به کمال مطلوب‌هایی که جامعه‌ی آرزوی تحقق آنها را دارد، می‌توان یک بار و برای همیشه در گفتمان‌ها و نهادهای جامعه‌ی تاریخی معینی دست یافت و این که این گفتمان‌ها و نهادها علیرغم طبیعت زودگذر حاملان آن، به یک جهانشمولی مطلق رسیده‌اند

معنی ابزار شد. هرگز مطلق نیست، بلکه نسبی و وابسته به زمینه‌ی تاریخی و اجتماعی خاصی می‌باشد.» (ص ۱۰۳) این بخش از الگوی نظری نیز موجب تکمیل بخش دوم (که ساختارهای اجتماعی را برآمده از آگاهی‌ها می‌شمارد) نمی‌گردد؛ چرا که بخش دوم، مرکز نظریات نویسنده و محور آسیب‌شناسی و راه حل مورد نظر او می‌باشد و بخش اول آن را نقض می‌کند: «جستجو برای نظام‌مندی را نمی‌توان در سطح ساختارهای اجتماعی و نهادهای اجتماعی آغاز نمود زیرا... ساختارهای اجتماعی از طریق اعمال و کنش‌های افراد عضو جامعه تأسیس و برقرار می‌شوند و بنابراین جهتگیری این اعمال و کنش‌ها را منعکس می‌کنند. این جست‌وجو باید ابتدا در سطح آگاهی فردی... آغاز گردد» (ص ۱۱۶).

۲. تأثیر اقتصاد

در طرح نظری، جایگاه ساختارهای اقتصادی، پس از فرهنگ و آگاهی قرار می‌گیرد. چرا؟ نظریات مارکسیستی در مورد تقدم اقتصاد در تحولات اجتماعی، مهمترین اندیشه‌ی مقابل طرح صفی می‌باشد؛ بنابراین وی فصلی را اختصاص می‌دهد به روشن نمودن «تناقض‌های درونی و برونی برداشت مارکسی از تغییرات اجتماعی، با بحث از این که تقدیم مبنای اقتصادی، غیرقابل دفاع است.» (ص ۱۷)

به نظر او، نظام یکجانبه‌ی مارکسی که معتقد به تقدم اقتصاد است، با ورود مفهوم «طبقه‌ی اجتماعی» و «مبارزه طبقاتی» تناقض آمیز می‌شود، چرا که توسعه‌ی اجتماعی که در نظر مارکس روندی کاملاً اقتصادی است، با طرح مسأله‌ی مبارزه‌ی طبقاتی موکول به بحثی سیاسی می‌شود. مبارزه‌ی طبقاتی، مستلزم وجود آگاهی است، در حالی که در نظر مارکس، تغییرات تاریخی «تنها پیامد واقعیات اقتصادی است که مستقل از قصد و نیت و اعمال هدفمند طبقات اجتماعی که درگیر مبارزه هستند عمل می‌کند.» (ص ۴۷) اما تفسیری انعطاف‌پذیرتر نیز از آراء مارکس وجود دارد. تفسیری که بر مبنای آن، «باتوجه به ماهیت پیچیده‌ی روابط متقابل اجتماعی، نمی‌توان توسعه‌ی تاریخی را به عامل واحدی کاهش داد... تضادهای اقتصادی را نمی‌توان مجرد از قالب‌های فرهنگی ارزیابی کرد زیرا در عین حال که مبنای اقتصادی، تعیین‌کننده‌ی قالب‌های فرهنگی و اجتماعی است، خود توسط این قالب‌ها تعیین می‌گردد.» (ص ۵۸) پاسخ صفی به صاحبان این دیدگاه تنها به ذکر جملاتی با این مضامین محدود می‌ماند: «ولی ادعای آنها مبنی بر تقدم اقتصاد، با وجود تصدیق این که تجدید ساختار جامعه، نهایتاً می‌بایستی به دنبال ظهور آگاهی‌های طبقاتی صورت گیرد، و این که دگرگونی اجتماعی، محصول اعمال هدفمند طبقه کارگر است، جزم‌اندیشانه بود؛ زیرا چگونه ممکن است غیر از این باشد زمانی که گفته می‌شود که فروپاشی یک نظام و ایجاد نظامی دیگر، بستگی دارد به جهت‌گیری مجدد دیدگاه افراد نسبت به واقعیت و تغییر ایده‌ها و افکارشان. چگونه می‌تواند غیر از این باشد، وقتی که پذیرفته می‌شود که برآمدن و زوال نظام اجتماعی، موکول به تجدید ساختار اشکال آگاهی، که روی هم رفته در حوزه‌های فرهنگی و نه اقتصادی حیات اجتماعی قرار دارد، می‌باشد.» (ص ۶۱) به نظر می‌رسد آنچه مؤلف در این جملات (و چند جمله‌ی مشابه دیگر) برای بیان عدم رضایت خود به پذیرش تأثیر آگاهی و فرهنگ در تحولات اجتماعی توسط تفسیر تجدیدنظر طلب از مارکسیسم آورده است، چندان روشن‌کننده‌ی «تناقض‌های درونی و برونی برداشت مارکسی» نیست.

۳. چند ایراد بنیادی دیگر

اول: درباره‌ی نوسازی، جز ریافت کارکردگرا، نظریه‌ی وبر و آراء مارکسیستی، تئوری‌های دیگری نیز وجود دارد که لازم بود در این تحقیق در نظر گرفته شود.

دوم: در یک کار پژوهشی قوی و منسجم، انتظار می‌رود سوابق تحقیقات مشابه موردتوجه قرار گیرد، از نتایج آنها در پژوهش استفاده شود، یا از خلال نقدشان رویکرد جدیدی گشوده گردد. «چالش مدرنیته» چنان است که گویی نخستین تجربه در این زمینه است و در آن به هیچ دیدگاه یا تحقیق مشابهی اشاره نشده است.

سوم: مقبولیت و صحت یک دیدگاه، با استدلال عقلی یا ذکر نمونه‌ها و شواهد عینی مختلف احراز می‌شود و کتاب حاضر، از این جنبه ضعیف است. مثلاً در صحبت از نوسازی جوامع غیرغربی، نمونه‌های چندی وجود دارد که می‌توانست دستمایه‌ی کار مؤلف برای بسط نظریه‌اش واقع شود. به عنوان مثال، چرا نوسازی در کشورهایی چون مالزی و اندونزی موفقیت‌آمیز بوده است، اما در خاورمیانه نه؛ و یا فرایند نوسازی در این دو کشور، از همان راهی رفته است که صفی آن را تنها راه می‌داند؟ این اشکالات، در مجموع بنیان نظری کتاب را با سستی مواجه می‌کند و مانع پذیرش آن به عنوان یک تئوری مستحکم و دارای

خردگرایی صوری تمدن مدرن، علت مستقیم تجزیه و تلاشی آگاهی و جامعه در غرب است

توانایی چالش با تئوری‌های نوسازی می‌گردد.

۴- چند نکته صوری

- منابع و مآخذ مورد استفاده ذکر نشده‌اند. حتی آن جا که نقل قول مستقیمی آورده شده، مراجع آن مشخص نیست. این نکته، عمل تحقیق و تطبیق را مشکل می‌سازد.

- جاداشت معرفی نامه یا زندگینامه‌ی مختصری از نویسنده برای آشنایی خوانندگان آورده می‌شود. اطلاع از جوامع علمی و دانشگاهی که نویسنده در آنها بالیده است، و آگاهی از دیگر تألیفات او، ایجاد رابطه با مطالب کتاب را روان‌تر و عمل تحقیق را آسان‌تر می‌نماید.^۱

- عدم معرفی مترجم و فقدان واژه‌نامه و نمایه نامه‌ها از دیگر کاستی‌های نشر است.

در انتها، در حالی که مسئولیت هرگونه نقصان و ایراد در این نوشته بر عهده‌ی نگارنده است، لازم می‌دانم مراتب سپاس خود را از جناب آقای بهزاد دوران به دلیل ارائه‌ی راهنمایی‌های بسیار مفید و مؤثرشان در تهیه‌ی این مطلب اعلام نمایم.

پی نوشت:

۱- مختصری از زندگینامه‌ی مؤلف «چالش مدرنیته» جهت آگاهی خوانندگان در زیر آورده شده است:

- متولد دمشق

- دارای لیسانس مهندسی عمران و فوق لیسانس و دکترای علوم سیاسی از دانشگاه Wayne State (دetroit، میشیگان)

سمت‌ها

International Institute of Islamic Thought (مؤسسه بین‌المللی اندیشه اسلامی)

- مدیر تحقیق، هرندون، ویرجینیا، ۱۹۹۹ تاکنون

- مدیر اجرایی، کوالالامپور، مالزی، ۱۹۹۸-۱۹۹۶

- معاون مدیر (دانشگاهی)، کوالالامپور، مالزی، ۱۹۹۶-۱۹۹۴

International Islamic University, Malaysia (دانشگاه بین‌المللی اسلامی مالزی)

- دانشیار، گروه علوم سیاسی، ۱۹۹۶-۱۹۹۴

- استادیار، گروه علوم سیاسی، ۱۹۹۴-۱۹۹۲

- رئیس مرکز تحقیقات، ۱۹۹۹-۱۹۹۸

- معاون مرکز تحقیقات، ۱۹۹۸-۱۹۹۶

- معاون (دانشگاهی) ۱۹۹۸-۱۹۹۵ Kulliyah of Islamic Revealed Knowledge and Human Sciences

دانشگاه Wayne state

- دستیار آموزشی پایه دو، گروه علوم سیاسی، ۹۲-۱۹۸۹

- دستیار آموزشی پایه یک، گروه علوم سیاسی، ۸۸-۱۹۸۷

آثار

- The Challenge of Modernity (university press of America, ۱۹۹۴)
- Al-Aqidah wa al-siyasah (International Institute of Islamic Thought ۱۹۹۶)
- The Foundation of Knowledge (international Islamic University of Malaysia - ۱۹۹۶)
- Truth and Return (The open press, ۱۹۹۸)
- I'mal al-'Aql (Dar al-Fikr, ۱۹۹۸)

- به علاوه نزدیک به ۳۰ مقاله به زبان‌های انگلیسی و عربی.

این اطلاعات، در تاریخ ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱ از آدرس اینترنتی زیر گرفته شده است:

<http://home-att-net/~L.safi/curriculum.html>

منابع

۱. اسپریگنز، توماس (۱۳۷۷) فهم نظریه‌های سیاسی. فرهنگ رجایی. تهران: انتشارات آگه.
۲. برگر پالی. ولوکمان، ال. (۱۳۷۵)، ساخت اجتماعی واقعیت. فریبرز مجیدی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. رفیع پور، فرامرز (۱۳۷۷) کندوکاوها و پنداشته‌ها، تهران: شرکت سهامی انتشار.